

مقایسه دستور موقت با تامین خواسته و روش های اعتراض به دستور موقت

حمید ابهری*، استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران
سام محمدی، استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران
رضا زارعی، دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه مازندران
(تاریخ دریافت: ۸۹/۴/۱۵ - تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۰/۴)

چکیده

دستور موقت و تامین خواسته، از جمله اقدامات احتیاطی در قانون آیین دادرسی مدنی هستند که معمولاً با صدور و اجرای آنها، اجرای حکم صادره در آینده با مشکلی مواجه نخواهد شد. بین این دو نهاد شباهت هایی وجود دارد، وجود این تشابهات نباید این تصور را ایجاد کند که نقش این دو نهاد یکی است زیرا با وجود شباهتهای موجود، بین آن دو نهاد از جهاتی تفاوت های مهمی وجود دارد که سبب تمایز این دو می شود. در باره اعتراض به دستور موقت نیز مباحث عدیده ای قابل طرح است از جمله این که آیا این دستور، قابل واخواهی است؟ آیا می توان نسبت به دستور صادره، تقاضای فرجام خواهی و اعاده دادرسی کرد؟ اعتراض ثالث نسبت به دستور موقت چگونه است؟ در این تحقیق، ضمن مقایسه تامین خواسته و دستور موقت، روش های اعتراض به دستور موقت بررسی می شود.

کلیدواژه ها: دستور موقت، تامین خواسته، تجدیدنظر، اعتراض ثالث.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

دو نهاد دستور موقت و تأمین خواسته، از جهاتی شبیه یکدیگرند: از جمله این تشابهات این است که هر دو مورد با ارائه درخواست، قابل طرح می باشند. دادگاه در هر دو مورد، مبادرت به صدور قرار می نماید. صدور هر دو قرار، مستلزم پرداخت هزینه دادرسی دعاوی غیرمالی است. از جهاتی این دو نهاد با هم تفاوت دارند: برای صدور دستور موقت، اخذ تأمین از متقاضی الزامی است ولی در برخی از موارد برای صدور قرار تأمین خواسته، نیازی به پرداخت خسارت احتمالی نمی باشد. دستور موقت ممکن است ناظر به توقیف مال، انجام عمل یا خودداری از انجام عمل باشد در حالی که تأمین خواسته صرفاً ناظر به توقیف مال می باشد. دستور موقت صادره از سوی دادگاه، قابل واخواهی نبوده ولی ضمن تجدیدنظر نسبت به اصل دعوا قابل تجدیدنظر است، این دستور قابل فرجام خواهی و اعاده دادرسی نیست اما اعتراض ثالث نسبت به آن پذیرفته است. در این تحقیق، ارتباط دستور موقت با تأمین خواسته و روش های اعتراض به دستور موقت مورد بررسی قرار می گیرد.

مقایسه دستور موقت با تأمین خواسته

تأمین خواسته یکی از تدابیر احتیاطی است که به وسیله آن خواهان، عین خواسته و یا معادل آن را از اموال خوانده تا پایان دادرسی، به حیطة توقیف درآورده، از نقل و انتقال آن جلوگیری می کند تا طلب خود را وصول نماید. در حقیقت، تأمین خواسته حربه ای است که قانون به دست خواهان داده تا علیه خوانده مظنون به بد حسابی و دارای سوءنیت به کار برده و نگذارد که بدهکار، اموال خود را از میان ببرد یا بوسیله اختفاء و نقل و انتقالهای صوری، آن را از حیطة اقتدار دادورز خارج سازد. خواهان می تواند اموال خوانده را به دستور دادگاه توقیف نماید، خواه این اموال نزد خود خوانده باشد و یا اینکه نزد شخص ثالث. نتیجه تأمین خواسته این است که اموال از مالکیت خوانده خارج نشده و نقل و انتقال آن ممنوع می گردد. همچنین خوانده نمی تواند اعمالی انجام دهد که ارزش مال توقیف شده را پایین بیاورد مثلاً اموال توقیف شده را رهن بگذارد. این اموال تا پایان دادرسی در توقیف می ماند تا طلب خواهان از آن استیفا شود (صدرزاده افشار، ۱۳۷۹، ص ۳۲۳).

مبحث اول از فصل ششم قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹، به تأمین خواسته اختصاص داده شده است که مقایسه این مواد با مواد مربوط به دستور موقت در مبحث ششم از همین فصل، شباهتهایی را بین این دو نهاد آشکار می سازد که مهمترین آنها از قرار زیر می باشد:

- ۱- تأمین خواسته و دستور موقت دارای هدف و فلسفه‌ای مشترک می‌باشند؛ هر دو برای جلوگیری از تضییع احتمالی حقوق خواهان تأسیس شده‌اند و یک نوع اقدام احتیاطی محسوب می‌شوند و هر دو زمینه را برای اجرای حکم آماده می‌سازند.
- ۲- هر دو نهاد در نحوه تقاضا با هم اشتراک دارند و هر دو در قانون با لفظ «درخواست»، مورد خطاب قرار گرفته‌اند (مواد ۱۰۸ و ۳۱۰ ق.آ.د.م.^۱).
- ۳- در مورد نحوه ابلاغ و اجرا نیز بین این دو تأسیس شباهت وجود دارد. در هر دو مورد، قرار یا دستور باید به خواننده ابلاغ و سپس اجرا شود و در موارد فوری، ابتدا قرار تأمین یا دستور، اجرا و سپس ابلاغ می‌شود. ماده ۱۱۷ ق.آ.د.م. مقرر می‌دارد: «قرار تأمین باید فوری به خواننده ابلاغ و پس از آن اجرا شود. در مواردی که ابلاغ فوری ممکن نباشد و تاخیر اجرا باعث تضییع و تفریط خواسته گردد، ابتدا قرار تأمین اجرا و سپس ابلاغ می‌شود.» ماده ۳۲۰ این قانون بیان می‌دارد: «دستور موقت پس از ابلاغ قابل اجراست و نظر به فوریت کار، دادگاه می‌تواند مقرر دارد که قبل از ابلاغ اجرا شود.» ملاحظه می‌شود که در هر دو تأسیس، قاعده لزوم ابلاغ و همچنین استثنای مهمی که بر این قاعده وجود دارد رعایت شده است.
- ۴- تصمیم دادگاه در خصوص درخواست دستور موقت و تأمین خواسته، به صورت قرار می‌باشد نه حکم.
- ۵- از دیگر وجوه تشابه این دو نهاد، اخذ تأمین از خواهان می‌باشد؛ با این تفاوت که در دستور موقت در همه موارد، دادگاه مکلف به اخذ تأمین برای جبران خسارت احتمالی وارد بر طرف مقابل می‌باشد ولی در تأمین خواسته، تنها در یک مورد از خواهان تأمین اخذ می‌شود و آن، زمانی است که درخواست به استناد بند د ماده ۱۰۸ ق.آ.د.م صورت گرفته باشد. بند مذکور مربوط به مواردی است که مستند خواهان، سند عادی غیر از اسناد تجاری و اخواست شده باشد و خواسته هم در معرض تضییع یا تفریط نباشد. به عبارت دیگر، در تأمین خواسته اگر دعوا مستند به سند رسمی یا اوراق تجاری و اخواست شده بوده یا خواسته در معرض تضییع یا تفریط باشد، از خواهان خسارت
-
۱. ق.آ.د.م، مخفف قانون آیین دادرسی مدنی است. ماده ۱۰۸: «خواهان می‌تواند قبل از تقدیم دادخواست یا ضمن دادخواست راجع به اصل دعوا یا در جریان دادرسی تا وقتی که حکم قطعی صادر نشده است در موارد زیر از دادگاه درخواست تأمین خواسته نماید و دادگاه مکلف به قبول آن است: الف- دعوا مستند به سند رسمی باشد. ب- خواسته در معرض تضییع یا تفریط باشد. ج- در مواردی از قبیل اوراق تجاری و اخواست شده که بموجب قانون، دادگاه مکلف به قبول درخواست تأمین باشد. د- خواهان، خساراتی را که ممکن است به طرف مقابل وارد آید نقداً به صندوق دادگستری بپردازد.» ماده ۳۱۰: «در اموری که تعیین تکلیف آن فوریت دارد، دادگاه به درخواست ذینفع برابر مواد زیر دستور موقت صادر می‌نماید.»

احتمالی دریافت نمی شود، در صورتی که در دستور موقت، دادگاه در هر صورت مکلف به اخذ تأمین مناسب از متقاضی می باشد (ماده ۳۱۹ ق.آ.د.م).

۶- وجه اشتراک دیگر این دو نهاد، در زمان ارائه درخواست می باشد. در هر دو نهاد در چهار مرحله زمانی می توان تقاضای تأمین خواسته یا دستور موقت نمود که عبارتند از الف: قبل از تقدیم دادخواست ب: ضمن تقدیم دادخواست ج: در جریان دادرسی د: بعد از صدور حکم غیر قطعی (مواد ۱۰۸، ۳۱۱ ق.آ.د.م).

۷- در هر دو نهاد، چنانچه قرار دستور موقت یا تأمین خواسته اجرا شده باشد و دعوی خواهان با شکست روبرو گردد، او ملزم به پرداخت خسارت به خواننده می باشد (مواد ۱۲۰ و ۳۲۳ ق.آ.د.م).
۸- تشابه دیگر این دو نهاد این است که هر دو در کنار یک دعوی اصلی مطرح می شوند و نیز هر دو یک اقدام موقت هستند (شمس، ۸۰-۱۳۷۹، ص ۴۱).

۹- از جمله شباهتهای دیگر این دو نهاد، هزینه دادرسی قابل پرداخت می باشد. زیرا برای هر دو درخواست، هزینه دعوی غیرمالی پرداخت می شود (زراعت، ۱۳۸۱، ص ۱۰۴۲). تبصره ۲ ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م. مقرر می دارد: «درخواست صدور دستور موقت، مستلزم پرداخت هزینه دادرسی معادل دعوی غیرمالی است.» طبق بند ۱۳ ماده ۳ قانون نحوه وصول برخی از درآمدهای دولت، هزینه دادرسی در دعوی غیرمالی و تأمین خواسته در کلیه مراجع قضایی، مبلغ ۵۰۰۰ ریال است.
با وجود شباهتهای بسیاری که میان دستور موقت و تأمین خواسته وجود دارد و به مهمترین آنها اشاره شد، وجوه افتراقی نیز بین این دو نهاد وجود دارد که آنها را از هم متمایز می کند. مهمترین وجوه افتراقی بین این دو نهاد به شرح ذیل می باشد:

۱- شاید بتوان گفت که مهمترین وجه تفاوت تأمین خواسته و دستور موقت که کمتر مورد توجه قرار گرفته است، در فوریت موضوع نهفته است؛ به این ترتیب که در تأمین خواسته، فوریت که مشخصه دستور موقت است، لاقلاً به این شدت و وخامت وجود ندارد. مثلاً از موارد چهار گانه مندرج در ماده ۱۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی، جز مواردی که خواسته در معرض تضییع یا تفریط باشد، اصولاً به دلیل فوریت امر نیست که قرار تأمین خواسته صادر می شود بلکه صدور قرار، به دلیل اعتبار اسناد رسمی یا در حکم اسناد رسمی مثل چک و سفته و غیره است (واحدی، ۱۳۷۹،

۱. ماده ۱۲۰: «در صورتی که قرار تأمین اجرا گردد و خواهان به موجب رای قطعی محکوم به بطلان دعوا شود و یا حقی برای او به اثبات نرسد، خواننده حق دارد ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ حکم قطعی، خسارتی را که از قرار تأمین به او وارد شده است... مطالبه کند... دادگاه در وقت فوق العاده به دلایل طرفین رسیدگی و رای مقتضی صادر می نماید...»
ماده ۳۲۳: «در صورتی که برابر ماده ۳۱۸ اقامه دعوا نشود و یا در صورت اقامه دعوا، ادعای خواهان رد شود، متقاضی دستور موقت به جبران خساراتی که طرف دعوا در اجرای دستور متحمل شده است محکوم خواهد شد.»

ص ۱۴۳) ^۱ یا موردی که مدعی خسارت احتمالی ناشی از تأمین خواسته را می‌پردازد، «فوریت» دلیل اجابت این درخواست نیست، بلکه قبول ریسک و خطری که مدعی می‌کند، موجب پذیرش تقاضای تأمین خواسته است (بند ۴ ماده مذکور)؛ در حالیکه در موارد راجع به دستور موقت، فوریت فوق العاده و ضرورت اخذ تصمیم فوری دایر بر انجام امری یا منع از انجام آن یا توقیف مال، موجب اصلی تعجیل و نهایتاً صدور دستور موقت است.

۲- ماده ۳۱۶ ق.آ.د.م دستور موقت را دایر به توقیف مال یا انجام عمل و یا منع از امری می‌داند؛ در حالی که موضوع تأمین خواسته مطابق ماده ۱۲۱ این قانون، صرفاً توقیف اموال اعم از منقول و غیر منقول است.

۳- مطابق ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م، دستور موقت مستقلاً قابل اعتراض نیست؛ در حالی که قرار تأمین خواسته مطابق ماده ۱۱۶ این قانون، پس از ابلاغ به طرف، ظرف ۱۰ روز قابل اعتراض می‌باشد.

۴- در قرار تأمین خواسته در صورت وجود شرایط مذکور در ماده ۱۰۸ ق.آ.د.م، دادگاه مکلف به قبول درخواست صدور قرار تأمین خواسته می‌باشد؛ در حالی که در دستور موقت در این خصوص اجباری برای دادگاه مقرر نشده است. ماده ۳۱۵ این قانون، مقرر داشته است: «تشخیص فوری بودن موضوع درخواست با دادگاهی می‌باشد که صلاحیت رسیدگی به درخواست را دارد.»

۵- مطابق ماده ۱۲۴ ق.آ.د.م، در قرار تأمین خواسته می‌توان درخواست تبدیل مال توقیف شده را نمود بشرط آن که مال معرفی شده، از لحاظ قیمت و سهولت فروش از مال توقیفی کمتر نباشد اما در دستور موقت، تبدیل مال توقیف شده پیش بینی نگردیده است.

۶- در تأمین خواسته، چنانچه دعوا مستند به سند رسمی یا اسناد تجاری وخواست شده بوده یا خواسته در معرض تضییع یا تفریط باشد مطابق شقوق الف، ب و ج ماده ۱۰۸ ق.آ.د.م، خواهان از دادن تأمین معاف می‌باشد؛ در حالی که در دستور موقت، هیچ استثنایی در خصوص اخذ تأمین از خواهان وجود ندارد. ماده ۳۱۹ این قانون مقرر می‌دارد: «دادگاه مکلف است برای جبران خسارت احتمالی که از دستور موقت حاصل می‌شود، از خواهان تأمین مناسبی اخذ نماید...»

۷- از وجوه افتراق دیگر بین این دو نهاد، مرجع صالح درخواست می‌باشد. مطابق ماده ۳۱۲ ق.آ.د.م، اگر موضوع درخواست دستور موقت در محلی غیر از محل دادگاه صالح برای رسیدگی به

۱. البته باید توجه داشت که از اسناد تجاری، فقط چک از لحاظ قابلیت اجرا از طریق اداره ثبت، در حکم سند رسمی است (ماده ۲ قانون صدور چک) و بقیه اسناد تجاری، سند عادی هستند که در صورت وخواست و اقامه دعوا در موارد مقرر برابرمقررات قانون تجارت، می‌توان بدون خسارت احتمالی درخواست تأمین خواسته کرد (مواد ۲۹۲ و ۳۰۹ قانون تجارت).

اصل دعوا باشد، درخواست دستور موقت باید به دادگاه محل وقوع موضوع درخواست، تقدیم شود، اگرچه این دادگاه صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را نداشته باشد؛ اما در تأمین خواسته، مطابق ماده ۱۱۱ ق.آ.د.م درخواست همواره به دادگاهی داده می شود که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد و استثنایی در این خصوص وجود ندارد.

۸- مهلت اقامه دعوا و نحوه مطالبه خسارت، از جمله موارد دیگر تفاوت بین این دو تأسیس می باشد. در خصوص مهلت اقامه دعوا (در فرضی که قبل از اقامه دعوا، تأمین خواسته صادر شده است) مطابق ماده ۱۱۲ ق.آ.د.م، خواهان باید ظرف ۱۰ روز از تاریخ صدور قرار تأمین خواسته، اقامه دعوا نماید والا دادگاه به درخواست خوانده از قرار رفع اثر می نماید؛ در حالی که این مهلت در دستور موقت در فرض مشابه، ۲۰ روز می باشد (ماده ۳۱۸ ق.آ.د.م).

در خصوص نحوه مطالبه خسارت توسط خوانده محکوم له نیز اولاً: رسیدگی به درخواست مطالبه خسارت در تأمین خواسته مطابق ماده ۱۲۰ ق.آ.د.م بدون رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی و پرداخت هزینه دادرسی می باشد؛ در حالی که در دستور موقت چنین امتیازی برای خوانده محکوم له وجود ندارد. ثانیاً: طبق ماده ۱۲۰ ق.آ.د.م در تأمین خواسته، شروع مهلت اقامه دعوا در خصوص خسارات وارده به خوانده محکوم له، علی الاصول^۱، از تاریخ ابلاغ حکم قطعی است؛ در حالی که ابتدای این مهلت در دستور موقت مطابق ماده ۳۲۴ این قانون، از تاریخ ابلاغ رأی نهایی است. ثالثاً: مهلت اقامه دعوا برای پرداخت خسارت به خوانده محکوم له از محل تأمین اخذ شده، در تأمین خواسته مطابق ماده ۱۲۰ ق.آ.د.م، ۲۰ روز و در دستور موقت مطابق ماده ۳۲۴ ق.آ.د.م، ۳۰ روز می باشد.

۹- مطابق ماده ۱۱۵ ق.آ.د.م، در تأمین خواسته، باید بدون اخطار به طرف مقابل به درخواست رسیدگی شود؛ اما در دستور موقت مطابق ماده ۳۱۴ ق.آ.د.م، علی الاصول باید طرفین دعوت شوند. ۱۰- نوع تأمین مأخوذه از خواهان در تأمین خواسته مطابق بند «د» ماده ۱۰۸ ق.آ.د.م، فقط وجه نقد است در حالی که با توجه به ماده ۳۱۹ ق.آ.د.م در دستور موقت، نوع تأمین به اختیار دادگاه قرار داده شده است.

۱. با توجه به ماده ۱۱۸ ق.آ.د.م در موارد استرداد دادخواست یا دعوا، نیاز به قطعی شدن در این خصوص نیست. قسمت اخیر این ماده مقرر می دارد: «...در صورت صدور حکم قطعی علیه خواهان یا استرداد دعوا یا دادخواست، تأمین خودبه خود مرتفع می شود.»

۲. «... د- خواهان، خساراتی را که ممکن است به طرف مقابل وارد آید نقداً به صندوق دادگستری بپردازد.»

۱۱- اجرای قرار تأمین خواسته برخلاف دستور موقت (تبصره ۱ ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م)، نیازی به تأیید رئیس حوزه قضایی ندارد(زراعت، ۱۳۸۱، ص ۱۰۴۲).

طرق شکایت از دستور موقت

با توجه به این که قانونگذار در ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م، قرار دستور موقت و رد آن را از حیث قابلیت و چگونگی شکایت، مشمول حکم واحدی قرار داده است، در این قسمت، طرق شکایت از دستور موقت بررسی می گردد؛ بدیهی است احکام و مباحث مورد بررسی در خصوص قرار دستور موقت، در حدی که قابلیت انطباق دارد، در مورد قرار رد آن نیز حاکم می باشد. با توجه به ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م، طرق شکایت از دستور موقت را می توان به دو دسته طرق عادی و فوق العاده شکایت تقسیم نمود که در ذیل بررسی می گردند.

طرق عادی شکایت

طرق عادی شکایت از دستور موقت، مانند سایر آراء دادگاهها، باید در دو قسمت واخواهی و تجدیدنظرخواهی مورد بررسی قرار گیرد. این موضوعات، به ترتیب زیر بیان می شوند.

۱- واخواهی

واخواهی یک طریقه عادی شکایت از احکام است که در اختیار محکوم علیه است و بر اثر آن، دعوا دوباره در همان دادگاهی که حکم مورد اعتراض را صادر کرده است مطرح می شود تا به آن رسیدگی شود (صدرزاده افشار، ۱۳۷۹، ص ۲۴۷). ماده ۳۰۵ ق.آ.د.م در این خصوص مقرر می دارد: «محکوم علیه غایب حق دارد به حکم غیابی اعتراض نماید. این اعتراض، واخواهی نامیده می شود. دادخواست واخواهی در دادگاه صادر کننده حکم غیابی قابل رسیدگی است. همانطور که ملاحظه می گردد، واخواهی در مورد احکام، و نه قرارها، مطرح می گردد و اصولاً همه قرارها حضوری محسوب می شوند مگر اینکه اعتراض به آن را قانون تجویز کرده باشد؛ مانند اعتراض به قرار تأمین خواسته (ماده ۱۱۶ ق.آ.د.م).^۱ راجع به قرار دستور موقت باید گفت علیرغم عدم امکان واخواهی قرارها از جمله دستور موقت، بدلیل اهمیت موضوع چه در قانون آیین دادرسی مدنی سابق (ماده

۱. ماده ۱۱۶ ق.آ.د.م: «قرار تأمین به طرف دعوا ابلاغ می شود، نامبرده حق دارد ظرف ده روز به این قرار اعتراض نماید. دادگاه در اولین جلسه، به اعتراض رسیدگی نموده و نسبت به آن تعیین تکلیف می نماید.»

۷۸۶) و چه در قانون جدید، صراحتاً اعتراض به این قرار منع شده است. ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م، در این خصوص مقرر می‌دارد: «قبول یا رد درخواست دستور موقت مستقلاً قابل اعتراض... نیست...». شایان ذکر است که اعتراض دارای دو معنی است: معنای عام و معنای خاص. اعتراض در معنای عام شامل واخواهی، تجدید نظر، فرجام و ... می‌شود اما در معنای اخص خود، تنها شامل واخواهی می‌شود^۲، اعتراض در این معنا تنها در دادگاه صادر کننده حکم به عمل می‌آید. ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م به قدری مبهم تنظیم شده است که هر دو معنای عام و خاص اعتراض از آن مستفاد می‌گردد؛ زیرا از یک سو اصطلاح «اعتراض» در کنار عبارات «تجدید نظر» و «فرجام» قرار گرفته است: «قبول یا رد درخواست دستور موقت مستقلاً قابل اعتراض و تجدید نظر و فرجام نیست...» و از همین جا ممکن است گفته شود که اعتراض مذکور به معنای عام آن مد نظر نبوده، زیرا اگر اینطور بود لازم به ذکر عبارات «تجدید نظر» و «فرجام» نبود؛ سابقه تاریخی ذکر عدم امکان اعتراض به معنای اخص (ماده ۷۸۶ قانون سابق) و نیز احتمال ذکر عدم امکان اعتراض به معنای اخص به دلیل اهمیت آن، مؤید همین نظر است. اما از سوی دیگر گفته شده است: «... اصطلاح «اعتراض» در اینجا به مفهوم اعم آن به کار رفته و نه مفهوم اخص آنکه «واخواهی» یا حتی اعتراض ثالث است؛ زیرا از یک سو واخواهی مختص حکم غیابی است و قرارها در هر حال، حضوری شمرده می‌شوند و بنابراین تصریح بر عدم قابلیت واخواهی قرار لازم نبوده است و از سوی دیگر با توجه به شیوه تنظیم ماده، «اعتراض» منصرف به اصحاب دعوا شده است و بنابراین نمی‌تواند نافی حق اعتراض ثالث به «هر گونه رأی» باشد (اگر به حقوق او خللی وارد آورد) که در ماده ۴۱۸ [ق.آ.د.م] تصریح شده است...» (شمس، ۱۳۸۵، ص ۴۱۰ و مهاجری، ۱۳۸۱، ص ۳۵۹). ادامه ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م نیز مؤید این نظر است: «... لکن متقاضی می‌تواند ضمن تقاضای تجدید نظر به اصل رأی، نسبت به آن نیز اعتراض و درخواست رسیدگی نماید...»؛ زیرا اعتراض به معنای اخص، از دادگاه صادر کننده به عمل می‌آید و نه ضمن تقاضای تجدید نظر از دادگاه تجدید نظر. اگر این نظر پذیرفته شود ممکن است گفته شود که چنانچه اصل حکم، قابل اعتراض در دادگاه صادر کننده باشد، می‌توان نسبت به دستور موقت نیز اعتراض کرد؛ زیرا ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م، تنها اعتراض مستقل، و نه تبعی، نسبت به دستور موقت را نپذیرفته است؛ اما به نظر می‌رسد با توجه به قسمت بعد این ماده که اعتراض

۱. ماده ۷۸۶ قانون سابق آیین دادرسی مدنی: «دستور موقت قابل اعتراض نیست، لیکن اگر از دادگاه نخستین صادر شده باشد در مدت مقرر برای سایر قرارها قابل پژوهش است.»

۲. در ماده ۹ و بند ۱ ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی، قانونگذار در مورد آرای دادگاهها، اصطلاح اعتراض را در کنار تجدیدنظرخواهی و فرجامخواهی آورده است که نشاندهنده آنست که اعتراض به معنای خاص، شامل واخواهی است.

نسبت به دستور موقت را صرفاً ضمن تقاضای تجدیدنظر مقرر کرده و در واقع از قسمت اول ماده رفع ابهام نموده است، اعتراض به دستور موقت ضمن واخواهی از اصل حکم در دادگاه صادر کننده، منتفی می باشد. در هر حال (اعتراض در ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م چه در معنای عام و چه در معنای خاص مدنظر باشد)، به دلیل قرار بودن دستور موقت یا رد آن، با توجه به ماده ۳۰۵ ق.آ.د.م، واخواهی نسبت به این دو قرار منتفی می باشد. در توجیه منع واخواهی نسبت به دستور موقت گفته شده است: «... اگر بنا باشد خواننده از جلسه غایب مانده، سپس بوسیله واخواهی از اجرای حکم جلوگیری کند با فوریت دادرسی منافات دارد. به لحاظ همین فوریت است که قانون در دادرسی فوری، رسیدگی بدون احضار خواننده را هم تجویز کرده است...» (متین دفتری، ۱۳۴۹، ص ۴۳۵).

۲- تجدید نظر خواهی

در قانون آیین دادرسی مدنی سابق، دستور موقت مستقلاً قابل تجدیدنظر بود و خواننده می توانست در موعد مقرر، نسبت به تجدیدنظر خواهی اقدام نماید. با این حال قانونگذار سابق، قابلیت تجدیدنظر خواهی دستور موقت را مشروط بر این دانسته بود که دستور موقت از دادگاه نخستین صادر شده باشد. ماده ۷۸۶ این قانون، مقرر می داشت: «دستور موقت قابل اعتراض نیست لکن اگر از دادگاه نخستین صادر شده باشد در مدت مقرر برای سایر قرارها، قابل پژوهش است.» در حال حاضر ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م، در این خصوص مقرر می دارد: «قبول یا رد درخواست دستور موقت مستقلاً قابل اعتراض و تجدیدنظر... نیست...». مطابق این قسمت از ماده، برخلاف قانون سابق، باید گفت که قرار رد یا قبول دستور موقت مستقلاً قابل تجدید نظر نیست؛ اما این ماده ادامه می دهد: «... لکن متقاضی می تواند ضمن تقاضای تجدید نظر به اصل رأی، نسبت به آن نیز اعتراض و درخواست رسیدگی نماید...»؛ بنابراین، قانونگذار اعتراض به قرار دستور موقت یا رد آن را ضمن تقاضای تجدیدنظر نسبت به اصل رأی مجاز دانسته است. نکته مهم در این خصوص، مفهوم اصطلاح «متقاضی» در ماده فوق الذکر است. اگر فرض شود که منظور از «متقاضی»، درخواست کننده دستور موقت است، این نتیجه حاصل می شود که طرف مقابل، حق شکایت نسبت به دستور موقت صادره را نخواهد داشت و فقط درخواست کننده دستور موقت است که می تواند نسبت به قرار رد درخواست دستور موقت صادره از دادگاه بدوی، به دادگاه تجدیدنظر شکایت نماید که این حکم منطقی نیست. همین طور، اگر فرض شود که منظور از «متقاضی»، طرفی است که درخواست تجدیدنظر از اصل حکم نموده است، این نتیجه بدست می آید که خواهانی که درخواست دستور موقت او رد شده است اما در اصل دعوا پیروز گردیده و همینطور خواننده ای که دستور موقت علیه او

صادر گردیده ولی در اصل دعوا پیروز شده است، به دلیل عدم امکان تجدیدنظرخواهی نمی توانند به ترتیب نسبت به رد قرار دستور موقت یا قبول آن، به دادگاه تجدیدنظر شکایت نمایند که این حکم نیز منطقی نیست.

با وجود این، به نظر می رسد همین احتمال مدنظر قانونگذار بوده و در واقع، قانونگذار در این ماده فرض را بر این گذاشته است که معترض به دستور موقت یا قرار رد آن، همان کسی است که از رأی دادگاه تجدیدنظرخواهی می کند، در حالی که الزاماً تجدیدنظرخواه همان شخص معترض به تصمیم دادگاه در باب دستور موقت نیست (مهاجری، منبع پیشین). برای حل این مشکل گفته شده است: «... منظور از «متقاضی»، متقاضی رسیدگی تجدیدنظر نسبت به قرار دستور موقت یا رد آن [و نه اصل دعوا] است. پس، با توجه به نخستین و آخرین عبارت ماده ۳۲۵ [ق.آ.د.م] باید پذیرفت که قرار رد درخواست دستور موقت مانند قرار دستور موقت قابل «اعتراض» است اما این شکایت باید حسب مورد ضمن درخواست تجدیدنظر (اگر در مرحله نخستین، معترض در اصل دعوا با شکست روبرو شده) و یا ضمن لایحه جوابیه تجدید نظر (اگر معترض، در مرحله نخستین در اصل دعوا پیروز شده)، مطرح شود و به هریک از این شکایتها در مرحله تجدیدنظر رسیدگی می شود.» (شمس، ۱۳۸۵، ص ۴۱۰). همچنین در انتقاد به استفاده از عبارت «متقاضی» در ماده موضوع بحث گفته شده است که اگر قانونگذار به جای این اصطلاح، از عبارت «ذینفع» استفاده می نمود، مشکلات فوق الذکر بروز نمی کرد (مهاجری، ۱۳۸۱، ص ۳۵۹). در خصوص رسیدگی دادگاه تجدیدنظر نسبت به شکایت از قرار دستور موقت یا رد آن، ماده ۳۱۴ ق.آ.د.م باید مدنظر قرار گیرد یعنی رسیدگی به این شکایت، باید حتی الامکان با تعیین وقت و دعوت طرفین به عمل آید و در مواردی که فوریت کار اقتضا کند، بدون تعیین وقت و دعوت از طرفین و حتی در اوقات تعطیل و یا در غیر محل دادگاه به شکایت رسیدگی شود.

طرق فوق العاده شکایت

طرق فوق العاده شکایت از آراء دادگاهها را می توان به سه عنوان تقسیم نمود که عبارتند از: فرجامخواهی، اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث. طرق مورد اشاره از آنجا به این نام خوانده می شوند که در خصوص شکایت از آرای قطعی مطرح می گردند. طرق مورد اشاره، در مورد دستور موقت به شرح زیر بررسی می گردند.

۱- فرجام خواهی

برخی از حقوقدانان در مورد فرجام خواهی معتقدند: «فرجام طریق شکایتی با ماهیت منحصر به فرد است. فرجام طریق شکایتی اصلاحی نمی‌باشد، زیرا دیوان عالی کشور مرجع درجه سوم نیست تا بتواند مجموعه امر را دوباره مورد قضاوت قرار دهد و رأی مقتضی را در «اصلاح» رأی فرجام‌خواسته صادر نماید؛ بنابراین با تجدید نظر که طریق اصلاحی است و علی‌القاعده، در دادگاه تجدیدنظر استان به عمل می‌آید متفاوت است. اما فرجام طریق شکایتی عدولی نیز نمی‌باشد، زیرا فرجام، برخلاف واخواهی، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث، در مرجعی که رأی مورد شکایت را صادر نموده مطرح نمی‌شود تا عند الاقتضاء از رأی خود عدول نماید. رسیدگی فرجامی، اگر در یک جمله بتوان آنرا معرفی نمود، «عبارت از تشخیص انطباق یا عدم انطباق رأی مورد درخواست فرجامی با موازین شرعی و مقررات قانونی» است. (ماده ۳۶۶ ق.آ.د.م.) «شمس، ۱۳۸۳، ص ۴۲۳». در خصوص امکان فرجام خواهی نسبت به دستور موقت، قانون آیین دادرسی مدنی سابق در ماده ۷۸۷ چنین مقرر داشته بود: «دستور موقت در هیچ صورت، قابل فرجام نیست»؛ همان طور که ملاحظه می‌گردد، قانونگذار سابق صرفاً در خصوص فرجام خواهی نسبت به قرار دستور موقت اظهار نظر نموده بود و فرجام خواهی نسبت به قرار رد دستور موقت را به سکوت واگذار نموده بود، اما قسمت اخیر ماده ۳۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی کنونی، بعد از اعلام عدم امکان فرجام خواهی مستقل نسبت به قبول یا رد درخواست دستور موقت، بر خلاف تجدیدنظر خواهی، فرجام خواهی ضمن فرجام دعوای اصلی را نیز، منع نموده است: «... در هر حال، رد یا قبول درخواست دستور موقت قابل رسیدگی فرجامی نیست.» بنابراین با منع صریح قانونگذار، فرجام خواهی نسبت به قرار دستور موقت یا رد آن، چه به صورت مستقل و چه ضمن فرجام خواهی از اصل رأی، منتفی می‌باشد. شاید علت آن همانطور که برخی از حقوقدانان نیز اذعان داشته اند این باشد که فرجام خواهی نسبت به دستور موقت، عملی بیهوده است و نتیجه ای جز تراکم امور قضایی در دیوان کشور ندارد، «... چه مطابق قانون ما، درخواست کننده دستور موقت ملزم است در موعد معینی، اصل دعوای خود را طرح نماید. حکم دادگاه در اصل دعوا اگر مغایر دستور موقت باشد آن را کان لم یکن می‌نماید و دیگر موضوعی برای رسیدگی فرجامی آن باقی نمی‌ماند و اگر مؤید آن باشد، رسیدگی فرجامی آن حکم، کفایت خواهد کرد» (متین دفتری، ۱۳۴۹، ص ۴۳۶). البته همان طور که بیان گردید، با توجه به ماده ۳۲۴ ق.آ.د.م که مؤخر برنظر مذکور می‌باشد، صدور رأی بدوی مغایر با دستور موقت، موجب کان لم یکن شدن دستور موقت صادره نمی‌گردد و این امر، مستلزم «نهایی شدن» رأی مزبور می‌باشد. اما در هر حال قسمت اخیر این نظر، همچنان می‌تواند مورد توجه قرار گیرد.

۲- اعاده دادرسی

اعاده دادرسی، از طرق فوق العاده شکایت از آراء می باشد که ویژه احکام بوده و رسیدگی مجدد به دعوا را نزد مرجع صادر کننده حکم مورد درخواست اعاده دادرسی، امکان پذیر می نماید؛ در نتیجه از طرق شکایت عدولی شمرده می شود. اعاده دادرسی به استحکام احکام لطمه وارد می آورد و اعتبار حکم را سست و متزلزل می کند، از این رو، استفاده از آن بسیار محدود است و جز در موارد بسیار ضروری تجویز نمی شود و قانونگذار، موارد آن را صراحتاً معین کرده که تنها در آن موارد می توان درخواست اعاده دادرسی کرد (صدرزاده افشار، ۱۳۷۹، ص ۲۷۷). در خصوص آرای قابل اعاده دادرسی، صدر ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م چنین مقرر نموده است: «نسبت به احکامی که قطعیت یافته ممکن است...درخواست اعاده دادرسی شود...». بنابراین، با توجه به نص مزبور، اعاده دادرسی از طرق شکایتی است که تنها نسبت به احکام گشوده است و در نتیجه، قرارهای دادگاه، حتی قرارهای قاطع دعوا (قرار ابطال دادخواست، قرار رد دادخواست، قرار رد دعوا و...) و قرارهای تأمینی به مفهوم اعم، از جمله قرار تأمین خواسته و دستور موقت قابل اعاده دادرسی نمی باشند (شمس، ۱۳۸۳، ص ۴۶۸). به عبارت دیگر، با توجه به این که قانونگذار فقط احکام قطعیت یافته دادگاه ها را قابل اعاده دادرسی دانسته است و با عنایت به اینکه اصل بر قطعیت و عدم قابلیت اعتراض (به معنی اعم) آرای دادگاههاست (مواد ۵ و ۳۳۰ ق.آ.د.م)، قرار قبول یا رد درخواست دستور موقت، قابل اعاده دادرسی نمی باشد.

۳- اعتراض شخص ثالث

اعتراض شخص ثالث نیز یکی از روش های فوق العاده اعتراض به آراء می باشد، زیرا این اعتراض، اثر تعلیقی بر اجرای رأی ندارد. تفاوت بارز اعتراض ثالث با فرجام خواهی و اعاده دادرسی این است که برخلاف این دو طریق اعتراض، نه تنها موارد یا جهات آن، بلکه آرای قابل اعتراض نیز شمارش نشده اند؛ حتی ماده ۴۱۸ ق.آ.د.م^۱، هرگونه رأی صادره از دادگاههای عمومی، انقلاب و تجدید نظر را قابل اعتراض ثالث اعلام می نماید و همین امر موجب می شود که این طریق شکایت به طرق شکایت عادی بسیار نزدیک شود. اعتراض شخص ثالث از جهت دیگری نیز از سایر طرق فوق العاده شکایت و حتی طرق عادی شکایت از آراء متمایز است: این طریق شکایت تنها طریقی است که به اشخاص ثالث و تنها برای اشخاص ثالث باز است. به بیان دیگر، اشخاص ثالث حق ندارند سایر طرق

۱. ماده ۴۱۸ مقرر می دارد: «... شخص ثالث حق دارد به هر گونه رای صادره از دادگاههای عمومی، انقلاب و تجدیدنظر اعتراض نماید...»

شکایت از آراء (واخواهی، تجدید نظر، فرجام و اعاده دادرسی) را، اصالتاً مطرح نمایند و در مقابل، اصحاب دعوا از حق اعتراض شخص ثالث نسبت به رأیی که در آن دعوا صادر شده، اصالتاً بی بهره‌اند (شمس، ۱۳۸۳، ص ۴۶۸). در خصوص امکان اعتراض شخص ثالث نسبت به دستور موقت گفته شده است که اعتراض شخص ثالث اصولاً اجرای حکم را به تأخیر نمی اندازد، لذا این طریقه فوق العاده شکایت، از این جهت با طبع فوریت دستور موقت ناسازگار به نظر نمی‌رسد، ولی با سکوت قانون، هم له و هم علیه جواز این طریقه می توان استدلال نمود: دلیلی که بر جواز می‌توان اقامه نمود این است که اگر قانونگذار نظر به منع آن داشت صریحاً بیان می‌نمود، لیکن این دلیل استحکام چندانی ندارد؛ ولی دلیل جواز آن که، مطابق ماده ۵۸۲ [قانون آیین دادرسی سابق] اعتراض شخص ثالث ناظر به حکم یا قرار بوده و بنابراین الحاق دستور موقت که قانون آن را به طور استثنایی جعل کرده به تصمیمات عادی دادگاهها (احکام و قرارها) اشکال دارد. به علاوه، همان استدلالی که در موضوع بیهوده بودن شکایت فرجامی از دستور موقت وجود دارد در این جا نیز صادق است، لذا به نظر می‌رسد منع این طریقه شکایت راجح است (متین دفتری، ۱۳۴۹، ص ۲۵۶، ادیسیان، ۱۳۸۰، ص ۱۱۸). در تأیید این نظر می‌توان به منع «اعتراض» به طور مطلق در ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م، که می‌تواند شامل اعتراض شخص ثالث نیز شود استناد نمود. اما به نظر می‌رسد این نظر قابل تأمل است، زیرا اولاً: تصمیم دادگاه در خصوص دستور موقت، قرار محسوب می‌گردد که کلمه رای در مواد ۴۱۷ و ۴۱۸ ق.آ.د.م. شامل آن می‌شود. ثانیاً: به دلیل این که دستور موقت در صورت عدم فسخ در دادگاه تجدیدنظر، علی‌القاعده، با توجه به ماده ۳۲۴ ق.آ.د.م تا صدور «رأی نهایی» پا بر جا می‌ماند، نمی‌توان گفت که اعتراض شخص ثالث نسبت به آن بیهوده است. ثالثاً: عبارت «اعتراض» در ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م در کنار عبارات «تجدیدنظر» و «فرجام» به کار رفته است، بنابراین با توجه به شیوه تنظیم ماده، منع «اعتراض» منصرف به اصحاب دعوا شده است و بنابراین نمی‌تواند نافی حق اعتراض ثالث به «هر گونه رأی» باشد که در ماده ۴۱۸ آمده است. رابعاً: اعتراض شخص ثالث، علی‌القاعده، موجب تأخیر اجرای حکم نمی‌باشد (ماده ۴۲۴ ق.آ.د.م)^۱ و بنابراین منافاتی با فلسفه دستور موقت نخواهد داشت. خامساً: اگر قانونگذار نظر بر ممنوعیت چنین امری داشت آنرا، همانند ممنوعیت فرجام خواهی نسبت به دستور موقت، بیان می‌نمود. ممکن است تصور شود که صدور دستور موقت نمی‌تواند به حقوق ثالث خسارتی وارد آورد و تنها ممکن است از اجرای آن به حقوق

۱. ماده ۴۲۴ ق.آ.د.م: «اعتراض ثالث موجب تأخیر اجرای حکم قطعی نمی‌باشد. در مواردی که جبران ضرر و زیان ناشی از اجرای حکم ممکن نباشد، دادگاه رسیدگی‌کننده به اعتراض ثالث به درخواست معترض ثالث، پس از اخذ تأمین مناسب، قرار تأخیر اجرای حکم را برای مدت معین صادر می‌کند.»

ثالث ضرر وارد آید که در این مورد هم می‌توان با استفاده از مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی (در فرضی که دستور موقت ناظر بر توقیف مال باشد)، و یا اقامه دعوی مسئولیت مدنی حل مشکل نمود و در نتیجه نیاز به اعتراض شخص ثالث در این خصوص نیست. در پاسخ باید گفت: در مواردی که مباشرت شرط باشد، مطالبه خسارت در همه موارد مشکل را حل نمی‌کند. به طور مثال، شخصی با پزشک حاذقی در خصوص عمل جراحی مهمی قرارداد منعقد می‌نماید. وزارت بهداشت علیه پزشک اقامه دعوا کرده و مدعی است مدارک پزشکی او معتبر نیست و با این ادعا، دستور موقت دایر بر منع انجام اعمال پزشکی علیه او اخذ نموده است. در این فرض، به دلیل این که مباشرت پزشک در انجام عمل جراحی برای شخص مزبور اهمیت دارد، او ناگزیر از اعتراض به دستور موقت صادره خواهد بود، مخصوصاً زمانی که عمل جراحی، ضرورت و فوریت داشته باشد. بنابراین باید گفت که عموم و اطلاق ماده ۴۱۸ [ق.آ.د.م] هر رأیی را شامل می‌شود و مقررات ماده ۳۲۵ [ق.آ.د.م] و شیوه تنظیم آن، توانایی و کشش آن را ندارد که مخصص عام مزبور شود. بنابراین اگر قرار دستور موقت به حقوق شخص ثالثی خلل وارد آورد، این شخص می‌تواند در دادگاه صادر کننده قرار، نسبت به آن اعتراض ثالث نماید (شمس، ۱۳۸۵، ص ۴۱۹).

نتیجه

دستور موقت و تامین خواسته، دو اقدام احتیاطی هستند که در قانون آیین دادرسی مدنی پیش بینی شده اند تا اجرای حکمی که در آینده صادر می‌شود با مشکلی مواجه نشود. این دو نهاد از جهاتی شبیه یکدیگرند: هر دو، نوعی اقدام احتیاطی هستند، برای طرح هر کدام از آنها، صرف تقدیم درخواست کافی است، در صورت پذیرش درخواست، دادگاه در هر دو مورد مبادرت به صدور قرار می‌کند و هزینه دادرسی هر دو درخواست، یکسان است (هزینه دعاوی غیرمالی). از جهاتی بین این دو نهاد تفاوت وجود دارد: دستور موقت فقط در اموری که فوریت دارد، صادر می‌شود ولی قرار تامین خواسته چنین محدودیتی ندارد و در صورت وجود شرایط قانونی، دادگاه مکلف به صدور آن است اگرچه موضوع، فوریت نداشته باشد. موضوع دستور موقت ممکن است توقیف مال، انجام عمل یا منع از انجام عمل باشد ولی موضوع تامین خواسته، صرفاً توقیف مال است. دستور موقت، قابل اعتراض در دادگاه صادرکننده دستور نیست ولی قرار تامین خواسته ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ، قابل اعتراض در دادگاه صادرکننده قرار می‌باشد. برای صدور دستور موقت، اخذ تامین مناسب از متقاضی الزامی است ولی در تامین خواسته، در بعضی موارد نیازی به اخذ تامین نیست

مانند آنکه دعوا مستند به سند رسمی باشد. وجود این گونه تفاوت‌های اساسی سبب می‌شود که این دو نهاد، از یکدیگر متمایز شوند و هر کدام احکام خاصی داشته باشند.

در خصوص طرق شکایت از دستور موقت نیز با توجه به ماده ۳۲۵ ق.آ.د.م باید گفت، علی‌رغم استنباط دوگانه‌ای که می‌توان از اصطلاح «اعتراض» به دو معنای عام و خاص آن داشت، با توجه به ماده ۳۰۳ ق.آ.د.م که غیابی بودن را مختص احکام، و نه قرارها، می‌داند باید قائل به عدم امکان واخواهی قرار دستور موقت یا رد آن شد. همچنین، قانونگذار، تجدیدنظر مستقل از قرار دستور موقت یا رد آن را نیز منع نموده اما «متقاضی»، حق درخواست تجدیدنظر ضمنی از دستور موقت یا رد آن همراه با تجدیدنظر از رای اصلی یا ضمن پاسخ به تجدیدنظرخواهی را دارد. فرجام خواهی از قرار دستور موقت یا رد آن نیز، چه به صورت مستقل و چه به صورت ضمنی، صراحتاً از جانب قانونگذار منع گردیده است. اعاده دادرسی از قرار دستور موقت یا رد آن، با توجه به اختصاص اعاده دادرسی به احکام، منتفی می‌باشد. اعتراض ثالث به قرار دستور موقت، علی‌رغم وجود نظر مخالف، با توجه به عمومات مواد ۴۱۷ به بعد قانون آیین دادرسی مدنی و عدم منع و تخصیص آن در مقررات دادرسی فوری باید مجاز دانسته شود.

جهت کارآیی مقررات آیین دادرسی مدنی در مورد دستور موقت پیشنهاد می‌شود که اختیار صدور دستور موقت به قضات با تجربه‌ای که دارای اجازه مخصوص از مقامات قوه قضائیه می‌باشند (همانند قانون سابق آیین دادرسی مدنی) داده شود. امکان اعتراض ثالث در خصوص قرار دستور موقت یا رد آن، در قانون تصریح شود. مقرر شود که قبول یا رد درخواست دستور موقت مستقلاً قابل واخواهی، تجدیدنظر و فرجام خواهی نیست؛ اما ذینفع می‌تواند ضمن لایحه تجدیدنظرخواهی و یا لایحه جوابیه، نسبت به آن تجدیدنظرخواهی نماید.

منابع و مأخذ

۱. ادریسیان، محمد رضا، (۱۳۸۰)، دستور موقت، چاپ چهارم، تهران، انتشارات ققنوس.
۲. زراعت، عباس، (۱۳۸۱)، قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی ایران، چاپ سوم، انتشارات میثاق عدالت.
۳. شمس، عبد الله، (۱۳۸۳)، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ ششم، تهران، انتشارات دراک.
۴. شمس، عبدالله، (۱۳۸۵)، آیین دادرسی مدنی، جلد سوم، چاپ پنجم، تهران، انتشارات دراک.
۵. شمس، عبدالله، (۸۰- ۱۳۷۹)، تقریرات آیین دادرسی مدنی (۳)، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی.
۶. صدرزاده افشار، سید محسن، (۱۳۷۹)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی دادگاههای عمومی و انقلاب، چاپ پنجم، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی.
۷. متین دفتری، احمد، (۱۳۴۹)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد اول، چاپ چهارم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۸. مهاجری، علی، (۱۳۸۱)، شرح قانون آیین دادرسی مدنی دادگاههای عمومی و انقلاب، جلد دوم، چاپ دوم، تهران، انتشارات گنج دانش.
۹. واحدی، قدرت ا...، (۱۳۷۹)، آیین دادرسی مدنی، کتاب دوم، چاپ دوم، نشر میزان.

